

«مکتوبات» خو

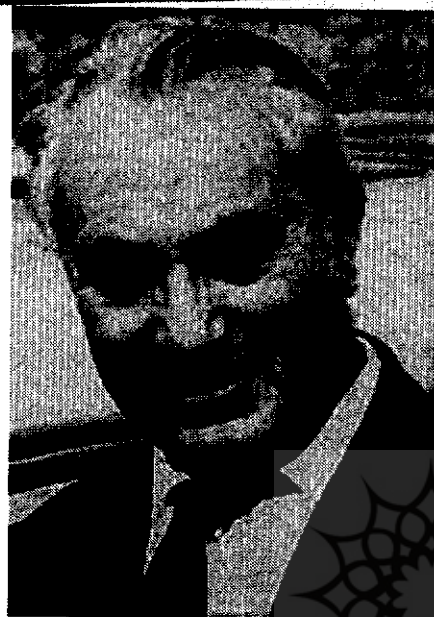
دکتر کاووس حسن‌لی

دانشگاه شیراز

مکتوبات (جمال زاده، سید محمد علی / معین‌فر، محمدجعفر)، تمهید، چاپ، مقدمه و توضیحات از محمدجعفر معین‌فر، انتشارات دانشگاه تهران و مؤسسه علمی فرهنگی دانش گستر سودآور، ۱۳۸۴.

نویسندگان، سخن‌سرایان و صاحبان آثار علمی و ادبی را، معمولاً، از طریق آثار منتشر شده‌ی آنان بازشناسی، بررسی و معرفی می‌کنند. مرجع اصلی این‌گونه بررسی‌ها، همان نوشته‌های رسمی و آثاری‌ست که با آگاهی صاحب اثر، برای انتشار به نگارش درآمده‌اند. اما چنانچه امکان دستیابی به نامه‌های شخصی و یادداشت‌های خصوصی این شخصیت‌ها باشد، دریچه‌های دیگری برای شناخت شایسته‌تر آنان گشوده خواهد شد و زاویه‌های تازه‌تری برای دیدن آنان پدید خواهد آمد؛ زیرا نوشته‌های غیر رسمی و نامه‌های خصوصی، احتمالاً، در شرایطی کاملاً متفاوت از نوشته‌های رسمی پدید می‌آیند و در نتیجه از بسیاری ملاحظات برکنار می‌مانند.

کتاب «مکتوبات» مجموعه‌ای از این نوشته‌های خواندنی را پیش چشم خواننده گسترده‌است. این کتاب در سال ۱۳۸۴ از سوی انتشارات «دانشگاه تهران»، با



همکاری «مؤسسه علمی فرهنگی دانش گستر سودآور» منتشر شده‌است و یک نسخه از آن در نوامبر ۲۰۰۵ در شهر پاریس به دست من افتاد که بلافاصله با اشتیاق، در فراغتی که حاصل بود، همه‌ی کتاب را دوبار از آغاز تا فرجام و برخی نامه‌ها را چندین بار، خواندم.

در این کتاب ۴۸ نامه از نامه‌های محمدعلی جمال‌زاده به محمدجعفر معین‌فر و ۶ نامه از نامه‌های معین‌فر به جمال‌زاده، برای نخستین بار، چاپ شده‌است.

بسیاری از اهل ادب، جمال‌زاده را پدر داستان‌نویسی جدید ایران می‌نامند و نقش اساسی او را در پدید آمدن شیوه‌ی تازه‌ی داستان‌نویسی فارسی، انکارناپذیر می‌دانند. نویسنده‌ای که نزدیک به تمام عمر نویسندگی خود را خارج از ایران زیست، اما دبستگی خود را همچنان، تا پایان عمر، نسبت به زبان فارسی حفظ کرد.

پروفسور محمدجعفر معین‌فر نیز برای اهل ادب، زبان و فرهنگ، چهره‌ای شناخته‌شده‌است. او نیز

نزدیک به نیم قرن است که برای تحصیل، تحقیق و تدریس در خارج از ایران به سر می‌برد و هم‌اکنون یکی از استادان ممتاز، نام‌دار و برجسته‌ی دانشگاه‌های فرانسه است. اما دلبستگی او به زبان فارسی، دین اسلام و فرهنگ ایرانی و جست‌وجوی او در میان مردم صحرای چاد برای شناخت زبان آن‌ها حکایتی شنیدنی‌ست که بازگویی آن مجال گسترده‌تر می‌طلبد. نامه‌هایی که در کتاب «مکتوبات» آمده، به ترتیب تاریخی در طول ۲۸ سال نوشته شده‌اند (از ۳ خرداد ۱۳۴۵ تا ۲۰ آوریل ۱۳۷۳ شمسی).

معین‌فر در مقدمه‌ی کتاب در پیوند با یکی از عادت‌های شایسته‌ی خود و چگونگی پدید آمدن کتاب نوشته است: «... هیچ دست‌خطی را دور نمی‌اندازم. برای نامه‌های احبابم، هرچه باشد، کوتاه یا بلند، ارزش فراوان قائلم. آن‌ها را نگهداری می‌کنم و مرتب می‌سازم... زمان دیدار و ابتدای آشنایی من با جمال‌زاده و مکاتباتم با او، یک خرداد ۱۳۴۵ (۲۲ مه ۱۹۶۶) در شهر برن (Berne) سوئیس است. اگرچه من، هم مانند بسیاری از هم‌سلانم که به ادبیات و داستان‌نویسی و نثر معاصر علاقه‌مند هستند، بسیار پیش از این با آثارش آشنایی داشته‌ام. از آن تاریخ تا دوسه سال مانده به پایان عمرش، که قادر به نوشتن بود، با او مکاتبه داشته‌ام؛ یعنی نزدیک به سی سال از آخرین دوره‌ی عمر او... بعضی از نامه‌های جمال‌زاده مختصر و بعضی بسیار مفصلند و حتی، گاهی صورت یک مقاله را دارند. موضوعات آن‌ها نیز متنوع است؛ از احوال‌پرسی معمولی و گلایه و بت‌الشکوی گرفته تا بحث علمی و ادبی و تحلیل و نقد کتب و مقالات مختلف... اگر نامه‌های قدیم‌تر خوش‌خطند و خواندن آن‌ها بدون اشکال است، در عوض هرچه جلو می‌رویم، پیری و فرتوتی باعث بدخطی آن‌ها گشته و گاهی نیز نشان‌دهنده‌ی تشویش‌خاطر و پریشانی خیالند و اختلاط مطالب...»

من حتم دارم که محتوای این مکتوبات، که از روی صداقت محض است، گذشته از لذتی که از جنبه‌ی زیبایی ادبی و مهارت نویسندگی برای خواننده دارد، برای کسی که می‌خواهد، از روی تقوی و دور از حب و بغض، تطور حیات معنوی و سیر فکری و خصایص روحی مرد دراز عمری را که نقشی بزرگ در ادبیات معاصر و مسایل فرهنگی داشته، آن‌چنان که بوده، در طول زمان توصیف کند، سخت سودمند خواهد بود...» (ص ۳)

از خواندن متن نامه‌های این کتاب احساس غریبی به انسان دست می‌دهد، اوراق عمر جمال‌زاده را صفحه به صفحه ورق می‌زند و همراه با جمال‌زاده‌ی نازنین پله‌پله و آرام آرام رو به پیری می‌رود. و احساس می‌کند که بزرگان، تا چه اندازه در زمان پیری و افتادگی نیاز به حمایت شایسته و راستین دارند.

به یاد داشته باشیم که زمان این نامه‌نگاری‌ها از ۷۴ سالگی جمال‌زاده آغاز می‌شود و همه‌ی آن‌ها در زمان پیری او نگاشته شده‌است و حس ناخوشایند پیری او را ناگزیر کرده‌است. در بیشتر نامه‌ها به یادآوری آن بردازد و آشکارا از تحلیل تدریجی جسم و جان خویش، ناخرسند باشد (در ۲۵ نامه صراحتاً پیری خود را یادآوری می‌کند؛ نامه‌های شماره‌ی شش، هیجده، نوزده، بیست و پنج، بیست و شش، بیست و هفت، بیست و هشت، سی، سی و سه، سی و شش، سی و هفت، سی و هشت، سی و نه، چهل، چهل و یک، چهل و دو، چهل و سه، چهل و چهار، چهل و پنج، چهل و شش، پنجاه و یک، پنجاه و دو، پنجاه و سه، پنجاه و چهار).



اما مهم آن است که این احساس، اگر جمالزاده را خسته کرده باشد، اما هرگز او را ناامید نکرده است و حس خوشایند خواستن، پرسیدن و فهمیدن تا سالهای پایانی عمر جمالزاده، او را همراهی کرده، به او نشاط داده و جان او را گرم نگه داشته است:

- «من نمی دانم پایتخت قدیم ایران، طیسفون (Xte'siphon) چه کلمه‌ای است و چه معنایی دارد و از کدام زبان آمده است. اگر برایم مرقوم فرمایید ممنون می شوم.» (ص ۱۰۶، نامه‌ی سی و هفت)

و این حس پرسش‌گری حتی تا نامه‌های آخر، در جمالزاده‌ی ۱۰۲ ساله باقی مانده است و او را به زیستن بیشتر امیدوار کرده است:

- «همین امروز برایم این سؤال پیش آمد که آیا کلمه‌ی عربی انسان با اُنس ارتباطی دارد یا نه؟ و اساساً کلمه‌ی انسان از کجا آمده است؟...» (ص ۱۵۶، نامه‌ی پنجاه و دو) و در نامه‌ی چهل و دوم می خوانیم:

«دلم می‌خواهد با کمک تو نامه‌ای، ترجمه‌ی فرانسوی تحت‌اللفظی از فارسی معمولی، مثلاً کلماتی از قبیل «دست از سرم بردار»، «دلم گرفته است»، «حواسم پیش تو می‌باشد» و صدها عبارات و اصطلاحات از این دست به صورت یک نامه‌ی فارسی و ترجمه‌ی تحت‌اللفظی آن تهیه کنیم و به چاپ برسانیم، بی‌سابقه خواهد بود» (ص ۱۲۲)

طرح مسایل و مباحث علمی و ادبی در خلال نامه‌ها از ویژگی‌های دیگر جمالزاده است؛ همچنان که در نامه‌های شماره‌ی دو، سه، هفت، نه، ده، دوازده، بیست و چهار، سی و شش، سی و هفت، سی و نه، چهل و دو، چهل و سه، چهل و چهار، چهل و پنج، چهل و هفت و چهل و نه می‌بینیم. برای نمونه:

«... با یک تن بلغاری آشنا شدم، در ضمن بحث، کلمه‌ی «شادروان» را استعمال کرد و معلوم شد ترک‌ها به بلغارستان آورده‌اند، به معنی Fontaine (در میدان شهرها) و بعد در مجله وحید، منطبعه‌ی طهران (سال اول، شماره‌ی ۱۱، صفحه‌ی ۲۰) در ضمن مقاله‌ی «لغات جالب» به قلم د. روشیان، در موقع صحبت از برخی «کلمات فارسی که در ترکی امروزی رایج است ولی معنی مخصوصی دارد»، کلمه‌ی شادروان به معنی سالن مخصوص است. در دیوان انوری هم به کلمه‌ی شادروان برخورده‌ام و هکذا در تفسیر طبری...» (ص ۲۵)

همچنین است مطالبی که در صفحات ۴۶ تا ۵۰ (نامه‌ی شماره‌ی ۹) درباره‌ی ریشه و معنی برخی از واژه‌های شاهنامه نوشته شده است.

و این اخلاق حتی در نامه‌هایی که جمالزاده بعد از صدسالگی خود نوشته، نیز دیده می‌شود برای نمونه در نامه‌ی چهل و یکم که ۱۶ اکتبر ۱۹۹۲ نوشته شده، می‌خوانیم:

«کلمه‌ی صوفی، بلاشک از کلمه‌ی Sophie (قسمت دوم کلمه‌ی Philo-Sophi می‌آید که به معنی معرفت عالی می‌باشد و Philo به معنی دوستدار بسیار...» (ص ۱۱۳)

و در نامه‌ی پنجاه و دوم که در فوریه‌ی ۱۹۹۴ نوشته شده، می‌خوانیم:

«کم کم دارم اعتقاد پیدا می‌کنم که برای کلمه‌ی انسان در زبان فارسی کلمه‌ی حسایی نداریم و آدمی زاد آن معنی را درست نمی‌رساند و کلمه‌ی مرکبی است، و عجیب است که در فارسی برای انسان کلمه‌ی خوبی نداشته باشیم و حیوان ناطق و حیوان دوپا و آدمی زاد (کلمه‌ی مرکب)

در مقابل کلمه ی عربی(؟) آن سان
جواب این کلمه را نمی دهد...»
(ص ۱۵۶)

بی گمان جمال زاده، حق بزرگی
بر گردن نثر داستانی معاصر دارد،
اما در هیچ یک از نامه های او اثری
از انتظار، توقع و چشم داشت از
دیگران - که معمولاً در زمان پیری
شدت می گیرد- دیده نمی شود.
انگار از سوی او هیچ وامی بر گردن
ادبیات ایران سنگینی نمی کند، شاید
او خواسته است، بزرگوارانه، حقوق
خویش را فراموش کند، و جایگاه
خود را نادیده بگیرد تا از آسیب
چشم داشت در امان بماند.

از همین رهگذر است که در این
نامه ها به جای تکبر، خودبزرگ
بینی و خودخواهی، معمولاً فروتنی،
تواضع و خاکساری دیده می شود:
«از کتاب جدید بنویست... که

شهرت عالم گیر پیدا کرده است... چیزی نمی فهمم و متأسف و شرمنده ام. سوادم آب می
برد. اگر در پانزده الی بیست سطر... لب معنی را برایم بنویسید، خیلی ممنون می شوم. امان
از بی سوادی!» (نامه ی بیست و سه، ص ۷۶)

«کتاب همین پرریوز به دستم رسید. خودتان می دانید که من اهل صرف و نحو نیستم و با
مسائل لسانی آشنایی کامل ندارم. ولی تا جایی که فهم و ذوق اجازه می داد مورد استفاده
قرار دادم... هر صفحه حاکی بر مطالب بسیار و اندیشه ی بی شمار و داوری عالمانه است
که فهم و داوری چون من آدم ناشی بی صلاحیتی از تشخیص کافی آن عاجز است...»
(نامه ی بیست و چهار، ص ۷۷)

«آخرین بار که به دیدار بنویست می روید، دستش را از جانب من بیوسید» (نامه ی بیست،
ص ۶۹)

سخن دیگر آن که برخی از صاحب نظران ادبی، نقش و جایگاه جمال زاده را در نثر
داستانی معاصر همانند نقش و جایگاه نیما در شعر می دانند؛ این داوری از سویی درست و از
سویی دیگر نادرست است. در این که جمال زاده پس از زین العابدین مراغه ای، طالبوف و
مانند آن ها نثر داستانی معاصر را در مسیری تازه به جریان انداخت، مانند نیماست که پس
از نسیم شمال، لاهوتی و مانند آن ها شعر را در مسیری تازه به جریان انداخت. اما نوشته های

جمال زاده در بستری ثابت و مشخص پدید آمد و در سیر تاریخی آن ها، روحیه ی تحول طلبی و کمال جویی کمتر دیده می شود در حالی که نیما در اشعار خود همواره در حال تحول، دگرگونی و تکامل است. این روحیه در دو عبارت زیر، از نیما و جمال زاده بازتاب یافته است:

جمال زاده: «من می کوشم که حتی المقدور زیاد مرد روز نباشم و به آن چه عموماً در گذشته بوده ام با وفا بمانم» (نامه ی بیست و پنج، ص ۸۱)

نیما: «ادبیات ما باید از هر حیث عوض شود. موضوع تازه کافی نیست و نه این کافی است که مضمونی را بسط داده به طرز تازه بیان کنیم... عمده این است که طرز کار عوض شود و آن مدل وصفی و روایی را که در دنیای باشعور آدم هاست به شعر بدهیم... تا این کار نشود هیچ اصلاح صورت پیدا نمی کند...» (نیما، درباره ی شعر و شاعری، به کوشش سیروس طاهیار، ص ۸۷)

در پایان سخن، متن دو نامه از نامه های جمال زاده و معین فر را که به فرجامی خوش انجامیده است، برای نمونه باز می خوانیم، تا دریابیم کسانی مانند دکتر معین فر اگرچه نزدیک به نیم قرن در خارج از مرزهای جغرافیایی ایران زندگی می کنند، اما همچنان در متن فرهنگی و ملی این سرزمین جاری اند و همواره قلبشان برای اعتلای فرهنگ این مرز و بوم می تپد:

نامه ی سی

ژنو ۱۱ مارس ۱۹۸۹

از حالا «نوروز»، ۱۳۶۹، بر شما دوست عزیز مبارک باد.

جواب نامه ی سر تا پا محبت و لطف سرکار عالی را با تأخیر بسیار می فرستم. رویم سیاه، معذرت می طلبم. پیرم و تنها و ناتوان مانده ام، و از اطراف نامه و کتاب و روزنامه و مجله و اوراق گوناگون فراوان می رسد و وامانده ام و می کوشم حتی المقدور وصول بنویسم.

مرا دعوت می کنید چند روزی نزد شما بیایم. قربان محبت و لطف می روم. ولی چگونه می توانم بیایم، در حالی که به زحمت راه می روم و آن همه گرفتاری دارم. خدا خاتمی تو مرد عزیز را آباد کند.

آیا برایتان میسر است از مدرسه ی السنه ی شرقیه در پاریس استفسار فرمایید آیا مایل هستند که کتابخانه ی مرا پس از وفاتم به آن ها هدیه کنم؟ در حدود دوهزار جلد کتاب (فرانسوی، آلمانی، فارسی، قدر کمی انگلیسی و مجلداتی روسی) دارم در ۱۱ قفسه (دو قفسه آثار خودم و کتاب هایی که درباره ی من و یا کتاب هایی که در ضمن آن ها از جمال زاده سخن رفته است) دارم. مثلاً ۲۱ جلد دایرةالمعارف مایر آلمانی. و از این گذشته لااقل ده پانزده صندوقچه ی مقوایی (به طول و عرض ۶۰ تا ۷۰ سانتی متر و ۵۰ سانتی متر ارتفاع) پراز یادداشت ها و مقالاتم (دست نویس) و نامه ها و مطالب گوناگون مفید. حاضریم که اگر قرار شد تقدیم کنم، یک نفر در ژنو صندوق های مقوایی بزرگ محکم (ده تا پانزده) بیاورد و کمک کنند کتاب ها و اوراق را در صندوق بگذارم و به خرج خودشان به پاریس حمل کنند و جایی بگذارند که در دسترس طالبان باشد. قرار قطعی را البته بعدها خواهیم داد ولی اساساً مجانی خواهیم تقدیم کرد.

قربانت: جمال زاده

< در حاشیه: >
آیا در مورد کتابخانه ام پیشنهاد دیگری دارید؟ اگر فکری دارید، برایم مرقوم دارید.

نامه ی سی و یک

۲۰ مارس ۱۹۸۹

سلام علیکم

دوست بزرگوار حضرت آقای جمال زاده،

از درگاه حضرت احدیت سلامتی و کامروایی و راحتی خیال شما را خواستارم. قبل از هر چیز فرا رسیدن نوروز را به شما تبریک می گویم. الان اینجا ساعت ۵ بعد از ظهر است و به وقت تهران ۷:۵۵. در آنجا ساعت ۷ تحویل سال بوده است. لابد احباب دور بساط هفت سین جمعند و مشغول دیدوبوس. اگر چه فرمود:

ای مرغ بوستان تو و نوروز و نوبهار

پرواز ما مجوی که در دام بسته ایم

عیبی به ما نیست که مرغ خیال را پرواز دهیم و خود را در کنار یار و دیار بینیم.

...

اما در مورد اهداء کتابخانه ی شما. البته و صدالبته نبی است خیر و پربرکت. اما دو شرط باید محترم نگاه داشته شود:

۱- اگر قرار است باقیات و صالحاتی انجام گیرد و عملی خیر، باید دید مستحق ترین «کیست» و لایق ترین کدام.

۲- کتابخانه ی شما به طور یکجا و کلی همراه با نوشته های شما، یادداشت های شما، دست نویس های شما، و... و...، به نام شما، باید در محلی نگاهداری شود، به نام خود شما، در سالتی، در اطاقی... نه آن که در کتابخانه ای بزرگ بین کتاب های دیگر، بدون حتی نام و نشان، پراکنده شود. بنابراین احترام بدین دو شرط، بهترین جا، مستحق ترین جا، لایق ترین جا، همانا گوشه ایست از دیار خودمان. شما اگر چه از راه دور، عمری به یاد یار و دیار قلم زده اید، به یاد یار و دیار، به فرهنگ و ادب آن عشق ورزیده اید. در آن دیار مشتاقان و خوانندگان فراوان دارید. احتیاج هم در آنجا بیشتر است. حق شناسی هم در آنجا بیشتر، علی رغم هر چه ناملایمات که ممکن است وجود داشته باشد. شرط دوم هم در ایران خیلی راحت تر و بهتر انجام می گیرد تا اینجا. یعنی به سهولت می توان در دانشگاهی، اطاقی، غرفه ای از کتابخانه ای آن را مختص شما کرد.

استحقاق و نیاز کتابخانه ی مدرسه ی السنه ی شرقیه یا مؤسسات دیگر در اینجا به مراتب از ایران کمتر است. شرط دوم هم اصلاً رعایت نخواهد شد: کتابخانه ی شما حل خواهد شد و پراکنده در کتابخانه ی بزرگ و خدا می داند به سر یادداشت ها و نوشته های چاپ نشده چه خواهد آمد. من در مورد کتابخانه ی پر بهای بنونیست که چندسالی وقتم را صرف منظم کردن آن گذاشتم، باید روزی مفصل صحبت کنم: چه بر سر آن آمد و شرح بی لیاقتی



و نمک شناسی و قدرندانی این فرانسوی ها که منجر به ازدست دادن آن کتابخانه ی پر بها شد! داستانی غم انگیز ولی پندآمیز.

علی ای حال، اگر شما تصمیم بگیرید که کار خیرتان در مورد ایران انجام گیرد، من به طور جدی می توانم تماس برقرار کنم و این مسئله را با کسانی که در ایران، از طرفی، با کتاب و علم و دانشگاه سروکار دارند و از طرفی دیگر، لایقند و قابل اطمینان، به بهترین شکلی حل کنم.

جناب جمال زاده، چون از سر اخلاص با من مشورت کردید، از سر اخلاص من هم نظر دادم. حتی پایم را بالاتر می گذارم و جسارتاً می گویم: اگر من جمال زاده بودم، حتی الان، در زمان حیاتم، کتابخانه ام را وقف می کردم و تحویل می دادم که عملی زیباتر بود و خود ناظر بودم کار چگونه انجام می گیرد و به خصوص که می توانستم تسهیلات کار را فراهم آورم و در احترام گذاری به نیتم نیز نظارت کنم. حتم دارم در ایران خیلی کسان خوشحال خواهند شد که جمال زاده را در میان کتابخانه اش، در میان کتاب هایش، در گوشه ای از آن دیار ببینند که حتی در زمان حیاتش برای او به درگاه خدا دعا کنند. چه از این بهتر!

خیال نکنید که این طور نظر دادن و نوشتن این گونه مطالب راحت است. ولی چون نیت شما خیر است و من هم از روی اعتقاد و صمیمیت نظر می دهم، به خود شجاعت بخشیدم!

... البته اگر تصمیم آخرتان باز این باشد که کتابخانه ی خود را به مدرسه ی السنه ی شرقیه یا مؤسسه ای دیگر بهتر از آن، هدیه کنید، من کاملاً در اختیار شمایم. چه تصمیم نهایی با خود شماست اگرچه من معتقدم بهترین جا ایران است.

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

منتظر نامه ی شمایم و به خدایتان می سپارم.
ارادتمند: محمدجعفر معین فر.

* * *

جمال زاده در بخشی از نامه ی شماره ی سی و سه به معین فر نوشته است:

«... درباره ی کتابخانه ام سرانجام تصمیم گرفتیم که به دانشگاه تهران هدیه بدهم...» (ص ۹۷)

و در پاسخ به او، معین فر در نامه ی سی و چهار نوشته است:

«به عقیده ی ناچیز من، بهترین تصمیم را در مورد کتابخانه ی خویش گرفته اید، صمیمانه به شما تبریک می گویم و از ایزد منان برای این کار پر خیر و برکت، برای شما اجر و ثواب فراوان می خواهم...» (ص ۹۸).

۱۳۸۳

استخوان های
تفویض شده
از این سال

روی جاده ی شناک

چاپ چهارم

چاپ دوم



خیابان انقلاب، خیرات، مطبعه سیمین خانبایک شهید رجایی، کوچه انتشار، پلاک ۱، واحد ۱
تلفن: ۶۶۱۱۰۶۲ - ۶۶۱۷۲۷۵

بهشت

میراثی را به

